

قرآن مبین

(۳۷)

سوره قمر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره قمر

دو روایت در فضیلت سوره

الرَّسُولِ (صلى الله عليه و آله): مَنْ قَرَأَ سُورَةَ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ فِي كُلِّ غَيْبٍ بَعَثَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وَجْهَهُ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَ مَنْ قَرَأَهَا كُلَّ لَيْلَةٍ كَانَ أَفْضَلَ وَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وَجْهَهُ مُسْفِرٌ عَلَى وَجْهِ الْخَلَائِقِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۳۲۶ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۵۰

پیامبر (صلى الله عليه و آله): هرکس سوره اقتربت الساعه (قمر) را هر روز بخواند در روز قیامت برانگیخته می شود

درحالی که صورتش مانند ماه شب چهارده است و هرکس آن را هر شب بخواند بهتر است و روز قیامت درحالی بیاید

که چهره اش بر چهره های خلائق درخشندگی دارد.

الرَّسُولَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): مَنْ قَرَأَ هَذِهِ السُّورَةَ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَوَجْهُهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَهُ الْبَدْرُ مُسْفِراً عَلَى وَجْهِ الْخَلَائِقِ وَ مَنْ قَرَأَهَا كُلَّ لَيْلَةٍ كَانَ أَفْضَلَ وَ مَنْ كَتَبَهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَقَتَ صَلَاةِ الظُّهْرِ وَجَعَلَهَا فِي عِمَامَتِهِ وَ تَعَلَّقَهَا كَانَ وَجِيباً أَيْنَ مَا قَصَدَ وَ طَلَبَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۳۲۶

پیامبر (صلی الله علیه و آله): هرکس این سوره را بخواند، در روز قیامت وقتی خداوند او را برمی انگیزد، چهره اش مانند ماه شب چهارده درخشان است و چهره‌ی دیگران را روشن می‌سازد و هرکس آن را هر شب بخواند، فضیلت آن بیشتر است و هرکس آن را در روز جمعه، در هنگام نماز ظهر بنویسد و آن را در دستار خود قرار دهد و یا بر آن آویزان کند، هر کجا برود و هر چه بخواند، خوش سیما به نظر خواهد آمد.

آیات ۱ تا ۸:

اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ۱ وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ۲ وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا اَهْوَاءَهُمْ وَ كُلُّ امْرٍ مُّسْتَقِرٌّ ۳ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْاَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجَرٌ ۴ حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ ۵ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ اِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ ۶ خُشَعًا اَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْاَجْدَاثِ كَاَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ ۷ مُهْطِعِينَ اِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكٰفِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ۸

قیامت نزدیک شده است، و ماه شکافته شد. چون آیه‌ای ببینند از آن روی می‌گردانند، و می‌گویند: این سحری مستمر است. تکذیب می‌کنند، و تابع هوا و هوسشان هستند، در حالی که هر امری قرارگاهی دارد. و از اخبار پیشینیان آن مقدار که مانعشان گردد به گوششان رسیده است. حکمتی کامل و تمام، اما هشدارها سودی برایشان نداشت. تا روزی که دعوت‌کننده به امری ناشناس آن‌ها را فرا بخواند، رهایشان کن. چشمانشان فرو افتاده، چون ملخانی پراکنده از گورهایشان بیرون می‌آیند. سراسیمه به سوی آن دعوت‌کننده می‌روند، کافران می‌گویند: این روزی دشوار است.

اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ اِنْشَقَّ الْقَمَرُ؛

ساعة قیامت است. آقای جوادی آملی حفظه‌الله اقتراب را مانند اقتدار می‌داند؛ همان‌طور که اقتدار قدرت بیشتر است، اقتراب نیز مبالغه‌ی در قرب است. از زمانی که این آیه نازل شده حدود ۱۴۰۰ سال می‌گذرد، و هنوز قیامت کبری رخ نداده است، چگونه در زمان نزول آیه قیامت بسیار نزدیک بوده است؟! یک پاسخ ابتدایی وجود دارد: این که نسبت به تاریخی که گذشته است، قیامت نزدیک است. این پاسخ غلط نیست، اما کامل هم نیست. پاسخ دقیق‌تر این است که قیامت بطن عالم ماده است. دو عالم نیست، بلکه ظاهرش ماده، و حقیقتش قیامت است. بنابراین قیامت هم‌اکنون نیز برپا است. گفته شد بسیار نزدیک است، چرا که اگر اهلش باشید اکنون که آیه را می‌خوانید قیامت را نیز می‌بینید. این مطلب

برهانی است و در جای خود اثبات شده است. به عنوان تأیید این مطلب دو کلام نورانی از حضرات معصومین نقل می‌کنیم.

امیرالمؤمنین در خطبه‌ی متقین می‌فرماید: فَهَمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدُ رَأَاهَا، فَهَمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ. وَ هُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدُ رَأَاهَا، فَهَمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ. حضرت می‌فرماید متقین هم اکنون بهشت و جهنم را می‌بینند!

دومین روایت از حضرت رضا سلام الله علیه است:

عَنِ الْهَرَوِيِّ قَالَ قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أَهُمَا الْيَوْمَ مَخْلُوقَتَانِ فَقَالَ نَعَمْ وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ رَأَى النَّارَ لَمَّا عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّهُمَا الْيَوْمَ مُقَدَّرَتَانِ غَيْرُ مَخْلُوقَتَيْنِ فَقَالَ (عليه السلام) مَا أَوْلَيْكَ مِنَّا وَ لَا نَحْنُ مِنْهُمُ مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ النَّبِيَّ (صلى الله عليه و آله) وَ كَذَّبَنَا وَ لَيْسَ مِنْ وَلَا يَتَنَا عَلَى شَيْءٍ وَ يُخَلَّدُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكذِّبُ بِهَا الْمَجْرُمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ وَ قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله) لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَخَذَ بِيَدِي جِبْرَائِيلُ فَأَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ فَأَنَاوَلَنِي مِنْ رُطْبِهَا فَأَكَلْتُهَا فَتَحَوَّلَ ذَلِكَ نُطْفَةً فِي صُلْبِي فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَأَقَعْتُ خَدِيجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ (سلام الله عليها) فَفَاطِمَةُ (سلام الله عليها) حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ فَكَلَّمَا اشْتَقَّتْ إِلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ شَمِمْتُ رَائِحَةَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ (سلام الله عليها).

عيون أخبارالرضا (ع)، ج ۱۱، ص ۱۱۵؛ التوحيد، ص ۱۱۷.

عبدالسلام بن صالح هروی گوید به امام رضا (عليه السلام) گفتم: «ای پسر رسول خدا (صلى الله عليه و آله)! مرا از بهشت و دوزخ خبر ده که امروزه خلق شده‌اند؟» فرمود: «آری! رسول خدا (صلى الله عليه و آله) در بهشت وارد شد و دوزخ را هم هنگام معراج خود دید». به او عرض کردم: «جمعی معتقدند که امروز مقدرند و مخلوق نیستند!»؟ فرمود: «آن‌ها از ما نیستند و ما هم از آن‌ها نیستیم هرکه منکر وجود فعلی بهشت و دوزخ است پیغمبر (صلى الله عليه و آله) و ما را تکذیب کرده و از اهل ولایت ما نیست و در آتش دوزخ مخلد است، خداوند متعال فرموده است: هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكذِّبُ بِهَا

الْمَجْرُمُونَ يُطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ يَغْمِرُ (صلی الله علیه و آله) فرمود: «چون مرا به آسمان بردند، جبرئیل دست مرا گرفت و به بهشت برد و از خرمایش به من داد و خوردم و در صلب من نطفه شد و چون به زمین آمدم با خدیجه (سلام الله علیها) همبستر شدم و به فاطمه (سلام الله علیها) آبستن شد و فاطمه (سلام الله علیها) حوراء انسیه است و هرگاه مشتاق بوی بهشت شوم، فاطمه دخترم را می‌بویم».

حضرت رضا علیه‌السلام در عبارتی صریح می‌فرمایند: لَا هُمْ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ وَ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ.

انْشَقَّ الْقَمَرُ یعنی ماه دو نیم شد! شقّ القمر از معجزات پیامبر اکرم است که مورد اتفاق اهل سنت و تشیع است. برخی انشقاق قمر را با توجه به اقتراب قیامت از نشانه‌های وقوع قیامت کبری دانسته‌اند. اما اولاً انشقاق ماضی است، و اصل این است که به مضارع معنا نشود. ثانیاً آیه‌ی دوم به روشنی شقّ القمر را از زبان کفار سحر می‌داند: يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ. در نتیجه با توجه به سیاق آیه و اجماع روایی درباره‌ی وقوع شقّ القمر باید مراد کریمه را معجزه‌ی پیامبر اکرم دانست. شبهه‌ای که درباره‌ی شقّ القمر مطرح شده است این است که اگر این اتفاق در زمان پیامبر افتاده است باید آثارش تا به حال در ماه موجود باشد. برخی وجود شکاف عظیمی که در ماه وجود دارد را نشانه‌ی آن انشقاق دانسته‌اند، اما دانشمندان این فرضیه را نمی‌پذیرند، و آن شکاف را ناشی از کوچک شدن ماه در طول سالیان متمادی و طولانی بر اثر سرما دانسته‌اند. ردیه‌ی دیگری که بیان کرده‌اند این است که اگر انشقاق از روی زمین قابل رؤیت بوده، فاصله‌ی بین دو شقّ ماه باید بسیار زیاد بوده باشد، این فاصله باعث خارج شدن ماه از مدار خودش می‌گردد. برخی از علمای عقل محور اسلامی گفته‌اند قرآن تنها معجزه‌ی پیامبر اکرم می‌باشد، و معجزه‌ی دیگری از پیامبر قابل اثبات نیست. ایشان به آیات زیادی از قرآن استناد کرده‌اند. مانند آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی اسراء: وَ مَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ وَ

آتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا. و آیهی ۷ سورهی رعد: وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ. در نتیجه با توجه به جدی بودن شبهه‌ی مذکور و آیات دیگر قرآن کریم، عده‌ای به کلی شق القمر را نفی کرده‌اند. و آن را یا از نشانه‌های وقوع قیامت دانسته‌اند که به ناچار ماضی را مستقبل معنا کرده‌اند؛ و یا به معنای خسوف گرفته‌اند.

به نظر حقیر چنین می‌آید که وقتی ردیه‌ی جدی علمی در میان است، پافشاری در وقوع جرمی انشقاق ماه بیهوده و اشتباه است. بلکه می‌توان قائل شد شق القمر اعجازی در رؤیت حاضران با پیامبر بوده است. آن‌ها که نزد ایشان بودند و درخواست معجزه‌ای از پیامبر کردند، این انشقاق را مشاهده کردند. تصرفی در چشمانشان رخ داد، و ماه را دو نیم دیدند، و بعد از مدتی دوباره آن را به حالت اولیه‌ی خود مشاهده کردند. در نهایت علم نزد خداوند است.

برای تکمیل بحث به یک روایت که دلالت بر انشقاق دارد بسنده می‌کنیم. برای مطالعه‌ی بیشتر روایات، به مجامع روایی مراجعه بفرمایید.

اجْتَمَعَ الْمُشْرِكُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) فَقَالُوا إِنَّ كُنْتَ صَادِقًا فَشُقِّ لَنَا الْقَمَرُ فَلَقَّتَيْنِ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) إِنَّ فَعَلْتُ تَوْمِنُونَ قَالُوا نَعَمْ وَكَانَتْ لَيْلُهُ بَدْرٍ فَسَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) رَبَّهُ أَنْ يُعْطِيَهُ مَا قَالُوا فَأَنْشَقَّ الْقَمَرَ فَلَقَّتَيْنِ وَرَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) يُنَادِي يَا فُلَانُ يَا فُلَانُ أَشْهَدُوا وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ أَنْشَقَّ الْقَمَرَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) شَقَّتَيْنِ فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) أَشْهَدُوا أَشْهَدُوا وَرُؤِيَ أَيْضًا عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ أَنَّهُ قَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ رَأَيْتُ الْحُرَّاءَ بَيْنَ فِلْقَيْ الْقَمَرِ وَعَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ قَالَ أَنْشَقَّ الْقَمَرَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) حَتَّى صَارَ فِرْقَتَيْنِ عَلَى هَذَا الْجَبَلِ فَقَالَ أَنَسُ سَحَرْنَا مُحَمَّدًا (صلى الله عليه و آله) فَقَالَ رَجُلٌ إِنَّ كَانَ سَحَرَكُمْ فَلَمْ يَسْحَرَ النَّاسَ كُلَّهُمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۳۲۸ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۴۷

در شب بدری [که ماه کامل است]، مشرکان با محمد (صلی الله علیه و آله) نشسته بودند و گفتند: «اگر تو راست می‌گویی، ماه را برای ما دو نیمه کن». فرمود: «اگر این کار را بکنم ایمان می‌آورید». گفتند: «بلی!» آنگاه با انگشت خود به ماه اشاره کرد و به دو قسمت تقسیم شد. و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ندا سر داد که ای فلانی و ای فلانی شهادت دهید». و ابن مسعود گفته: ماه در روزگار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به دو نیم شکافته شد و حضرت به ما فرمود: «شهادت دهید! شهادت دهید!» همچنین از وی روایت شده: «به خدایی که جانم در دست اوست، سوگند! من حراء را از میان دو نیمه ماه دیدم». و از جیب‌بن‌مطعم روایت شده: «در روزگار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ماه شکافته شد و دو پاره شد بر این کوه و بر این کوه. مردم گفتند: «محمد ما را سحر کرده است». آنگاه کسی گفت: «اگر شما را سحر کرده، همه مردم را که سحر نکرده است»!

وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ؛

انشقاق قمر در این کریمه آیه خوانده شده است. کفار وقتی نشانه‌ای هم ببینند، به آن توجه نمی‌کنند، و آن را انکار می‌کنند.

همان طور که عرض شد این کریمه مؤیدی است بر این که شق القمر نمی‌تواند از علائم ظهور قیامت کبری باشد. چرا که وقتی صحنه‌ی عالم برچیده می‌شود، دیگر معنا ندارد که کافران اعراض کنند، و آن را سحر بدانند. سحر منتسب به صاحب سحر است؛ روشن است که مرادشان پیامبر بوده است. بنابراین نمی‌توان علائم قیامت را که منتسب به خداوند متعال است سحر دانست.

مستمر یا از مرور است، که به معنای مستمر در فارسی است. یعنی گاه‌گاه سحر صادر می‌شده است، و آن‌ها می‌خواستند با این اتهام ارزش آن را بکاهند. یا از مره است، که به معنای استحکام و قوت می‌باشد. یعنی کفار شق القمر را سحر می‌دانستند نه معجزه، اما معجزه‌ای که بسیار اثر گذار است.

وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أُمَّرٍ مُّسْتَقِرٌّ؛

آن‌ها حقایق را تکذیب می‌کنند. وقتی انسان نخواهد حقیقت را باور کند، راه هدایت برایش بسته خواهد شد. کفر درمان دارد، اما کذب درد بی‌درمان است!

دومین صفت آن‌ها، تبعیت از هوا و هوس است. افسار وجودشان را در اختیار امیال بی‌پایانشان قرار دادند. و او در وَكُلُّ أُمَّرٍ مُّسْتَقِرٌّ حالیه است. هیچ چیز در هستی رها نیست. همه چیز جایگاهی دارد. مسیر باطل انجامش روشن، و مسیر حقیقت نیز انجامش معلوم است. عبارت جامع و مهمی است. هستی اندازه و قرارگاه دارد. بر خلاف تصوّر عموم مردم همه چیز حساب و کتاب دارد. باور به کلام خدا راه‌گشا و نجات‌بخش است. وقتی باور به خدا نباشد، انسان خود را به دست امیالش می‌سپارد.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ، حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ؛

آن قدری به ایشان خبرهای حاوی عبرت رسیده است، که اگر می‌خواستند پند بگیرند برایشان کافی بود. مراد از أَنْبَاءِ داستان اقوام گذشته (که در همین سوره هم بیان خواهد شد)، و شواهد قیامت است. در این گزاره‌ها داستان هست، برهان هست، آغاز و انجام هست؛ و به طور کلی هر آنچه که انسان برای هدایت نیاز داشته باشد هست. این اخبار در کریمه حکمت بالغه نامیده شده است. اولاً حکمت است، یعنی منطبق بر حقیقت است؛ و ثانیاً بالغه است، یعنی تامّ و تمام است.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ، خُشِعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنتَشِرٌ، مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ؛

نکر مقابل عرفان، به معنای ناشناخته و نامعلوم است. این مکذبین را تا روز قیامت رها کن. آن روز، روزی است که با امری مواجه می‌شوند که برایشان بسیار ناشناخته است. این امر از آن جهت که برای آن‌ها شناخته شده نیست بسیار دشوار خواهد بود. با توجه به این آیه، می‌توان چنین استنباط کرد که با قیامت و حوادث آن می‌توان آشنا شد. مرگ و حوادث پس از آن می‌تواند برای انسان معرفه گردد. دقت بفرمایید.

آیه می‌فرماید آن روز روزی است که دعوت‌کننده‌ای انسان را فرا می‌خواند. آیه درباره‌ی تطبیق این داعی ساکت است. می‌توان آن را بر فرشتگان مرگ، یا فرشتگان داعی به عذاب تطبیق نمود، اما این تطبیق قطعی نیست.

حال مکذبین در خروج از گورهایشان به‌سان ملخانی پراکنده است که این سو و آن سو می‌روند. چرا که نمی‌فهمند کجا هستند، چه باید بکنند، و کجا باید بروند. و از این همه هول و ترس چشمانشان را به زیر می‌اندازند.

در نهایت آن‌ها به سمت همان داعی با حال ناگواری خواهند رفت. آن‌ها در این حرکت سرعت و سراسیمگی دارند. بلی آن روز برای آن‌ها بسیار سخت است.

آیات ۹ تا ۱۷:

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ ۙ ۹ فَدَعَا رَبُّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرْ ۗ ۱۰ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ
۱۱ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ۚ ۱۲ وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْأُوَاحِ وَدُسِّرَ ۚ ۱۳ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ
۱۴ وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ۚ ۱۵ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ ۚ ۱۶ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ۚ ۱۷

پیش از آن‌ها نیز قوم نوح تکذیب کردند، و بنده‌ی ما نوح را تکذیب کردند، و گفتند: دیوانه و آسیب‌دیده است. نوح خدایش را خواند: من به تنگ آمده‌ام، یاریم کن. پس درهای آسمان را گشودیم، و بارانی فراوان بارید. و چشمه‌هایی از زمین نیز جوشانیدیم، پس آب آسمان و زمین به هم پیوست، تا امری که مقدر شده بود محقق شود. و او را بر چیزی سوار کردیم که از تخته چوب‌ها و ادواتی ساده ساخته شده بود. زیر نظر ما حرکت می‌کرد، این پاداشی برای او است که قدرش دانسته نشد. آن (کشتی) را نشانه‌ای قرار دادیم، کسی هست که عبرت گیرد؟! عذاب و هشدارهایم چگونه بوده‌است؟! قرآن را برای ذکر آسان کردیم، آیا پندگیرنده‌ای هست!؟

زجر:

التحقيق: هو المنع عن عمل بواسطة الكلام و البيان، أي كلام مبيّن يمنع فاعل عمل عن عمله.

همر:

مقاييس: يدلّ على صبّ و انصباب.

التحقيق: هو انصباب شديد يقرب من السيلان

مجمع البيان: صب الدمع و الماء بشدّة، و الانهمار الانصباب.

دسر:

مقاییس: يدلّ على الدفع.

التحقيق: هو الطعن.

(در آیه) اشاره الى أن نجاتهم في مقابل تلك البليّة السماويّة اما كانت بوسيلة ضعيفة و هي الواح و صفحات من خشب و ما يطعن فيها لشدها و استحكامها و ربطها من مسامير و الياف و غيرها.

از این آیات داستان بعضی از اقوام گذشته بیان می‌شود. مطلع تمامی داستان‌ها با کذبت آغاز می‌گردد. این آیات نمونه‌هایی از انبائی است که در آیه‌ی ۴ بیان شد.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمَ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ؛

داستان اول، داستان قوم نوح است. ناسپاسی قوم حضرت نوح باورنکردنی است. در آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی عنکبوت آمد: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ. نوح حدود ۹۵۰ سال قومش را به خداوند دعوت کرد، اما عده‌ی بسیار اندکی به او ایمان آوردند. نوح بنده‌ی خاصّ خداوند بود. در آیه‌ی ۹ تعبیر بسیار لطیفی دارد: فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا؛ بنده‌ی ما را تکذیب کردند. در این ((نا)) تشریفی باشکوه برای نوح است. قومش مانند دیگر اقوام او را متهم کردند. گفتند او دیوانه است؛ و گفتند او مزدجر است. مراد از زجر در آیه این است که می‌خواستند او را به واسطه‌ی قوایی غیر مادی آسیب‌دیده نشان دهند. برای مثال می‌گفتند او جن‌زده است. می‌خواستند با این اتهام‌ها تأثیر کلام او را در میان مردم از بین ببرند.

فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ؛

پس از مرارت‌های بسیاری که حضرت نوح کشید، خدا را خواند. فرمود: من مغلوبم! حضرت به تنگ آمده بود. هدایت نشدن قوم بر او بسیار گران بود. از خدا طلب یاری خواست. در فاء ابتدای آیه ۱۰۰۰ سال تلاش نهفته است. آن قدر تلاش کرد که در نهایت به تنگ آمد، و دید که دیگر ایمان نخواهند آورد. عبارت أَنِّي مَغْلُوبٌ تکان دهنده است. پیامبر که به تنگ بیاید با ما انسان‌های کم طاق‌ت تفاوت‌ها دارد. فرمود این‌ها ایمان نمی‌آورند، خسته شده‌ام، آن‌ها را به سزای کفرشان برسان! بلکه با حال عجز، وصف حال خود را کرد، نه حال قومش را؛ آن هم پس از هزار سال تلاش و مرارت.

فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ، وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ؛

آمدن عذاب که بر آن‌ها حتمی گردید؛ درب‌های آسمان گشوده شد. بارانی شدید و ممتد باریدن گرفت. و زمین نیز گشوده شد؛ چشمه‌های فراوانی از زمین جوشیدن گرفت. این آب‌ها به هم رسید، و سیل آسا گردید.

فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ؛ یعنی آن قدر آب بارید و جوشید تا به اندازه‌ای که مقدر بود رسید. همه چیز در هستی به اندازه است؛ نه بیشتر و نه کمتر. آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی حجر: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ.

وَ حَمَلْنَا عَلَى ذَاتِ الْأَوَاحِ وَ دُسْرٍ؛

دسر را جمع دسار، به میخ‌ها معنا کرده‌اند. اما به نظر می‌رسد معنایی که مرحوم مصطفوی کرده‌اند دقیق‌تر باشد. ایشان می‌گویند دسر به معنای ادوات ساده‌ای است که چوب‌ها را به هم متصل می‌کرده است؛ مانند میخ، ریسمان، الیاف و ... این معنا با توجه به معنای واژه است. دسر به معنای طعن است. طعن هر آن چیزی است که بی‌ارزش باشد.

مراد این است که ما نوح را بر چیزی سوار کردیم که حتی نمی‌شد به آن اطلاق کشتی کرد! این به ظاهر کشتی از تخته چوب‌ها و ادواتی که آن‌ها را متصل می‌کرد ساخته شده بود. آن قدر ساده بود که کسی گمان نمی‌کرد توانایی حمل کسی را داشته باشد. اشاره‌ی خفیّه‌ای به تأثیر نداشتن ساخته‌ی نوح دارد. می‌خواهد بگوید قدرت حمل این تخته‌پاره از خدا بود.

تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرًا؛

این کشتی را در برابر دیدگانمان به حرکت درآوردیم. نجات نوح و تابعینش پاداشی بر ناسپاسی بود که در تمامی این سال‌ها بر او روا داشتند. قدرش را ندانستند، و به او انواع تهمت‌ها را زدند.

تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا در سوره‌ی هود، آیه‌ی ۳۷ چنین آمده‌است: وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ. چه قدر لطافت در تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا نهفته است.

وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ، فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ؛

بلی این کشتی را آیه و نشانه‌ای برای اهل عبرت قرار دادیم. حال ببینید که اگر عذاب آید، چگونه خواهد بود! اکثر مفسرین لازمه‌ی آیه بودن کشتی را باقی ماندن بقایای کشتی تا کنون می‌دانند. و می‌گویند در ترکیه، در کوه‌های آرارات بقایایی از کشتی باقی است. به نظر حقیر اختصاص آیه بودن به باقی بودن بقایای کشتی صحیح نمی‌باشد. اگر این بقایا اثبات شود می‌تواند مؤیدی بر این حادثه‌ی تاریخی باشد؛ اما استناد حادثه‌ای به این عظمت به اموری که قابل خدشه می‌باشد صحیح نیست. آیه بودن کشتی روشن است. البته برای کسانی که اهل عبرت گرفتن هستند. اگر کسی اهل عبرت نباشد، چگونه می‌تواند با چند تکه چوب در کوهی عبرت گیرد؟!

وَلَقَدْ بَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ؛

این کریمه‌ای است که چند بار در این سوره تکرار می‌گردد. مانند گوشواره‌ای است که داستان‌ها را به هم پیوند می‌دهد. در این کریمه دو مطلب بسیار مهم بیان می‌گردد.

اول هدف از نزول قرآن کریم: قرآن برای ذکر است. ذکر مراتب بسیاری دارد. از این‌که عالم رها نیست و خالق دارد، تا ذکر اسماء و صفات، و در نهایت وحدت ذکر و ذاکر و مذکور پیش می‌رود. و در این میان مراتب فراوانی دارد. قرآن فقط برای یاد خداوند است. عبرت و پند گرفتن نیز از مراتب ذکر می‌باشد.

دوم این که قرآن ساده بیان شده است. آسانی مفاهیم گوناگونی دارد: اولاً قرآن با زبان عربی روشن بیان شده است. در سوره‌ی زخرف، آیات ۱ تا ۴ آمده است: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حم، وَ الْكِتَابِ الْمُبِیْنِ، اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ، وَ اِنَّهُ فِیْ اُمِّ الْكِتَابِ لَدِیْنَا لَعَلِیُّ حَكِیْمٌ. ثانیاً معارف عالی با بیانی ساده بیان شده است، به نحوی که قابل فهم برای عموم مردم باشد. ثالثاً قرآن سرشار از داستان و تمثیل است. بیان داستان برای تبیین معارف در آسان کردن مفاهیم تأثیر به‌سزایی دارد. یک نمونه‌اش همین داستان‌هایی است که در سوره‌ی قمر بیان شده است. رابعاً از ابزارهای تربیتی فراوانی در قرآن مانند وعده و وعید استفاده شده است.

آیات ۱۸ تا ۲۲:

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ ۱۸ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ ۱۹ تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ ۲۰ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ ۲۱ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ ۲۲

قوم عاد (نیز پیامبرشان را) تکذیب کردند، عذاب و هشدارهایم چگونه بوده است؟! ما بادی تند و سرد را در روزی که نحسی اش ادامه دار بود فرستادیم. (آن باد) مردم را به سان نخلی که از ریشه کنده شده است از جا می کند. عذاب و هشدارهایم چگونه بوده است؟! قرآن را برای ذکر آسان کردیم، آیا پندگیرنده ای هست؟!

صرّ:

مصباح: البرد

مفردات (در آیه): يرجع الى الشّد، لما فى البرودة من التعقّد.

التهديب: شديد البرد جداً.

نحس:

مقاييس: خلاف السّعد.

التحقيق: هو انكدار فيه شدة، و هو خلاف السّعد، و السّعد حالة تقتضى الصفاء و الخير و الصلاح.

قعر:

مصباح: نهاية اسفله.

التحقيق: هو منتهى العمق فى شىء.

(در آیه): تنزعهم عن مساكنهم، و لو كان لهم مستقرّ محکم و تعلق شديد و اصول راسخة، كالنخل الثابت المستقرّ. و التشبيه بأعجاز النخل لكونه اشدّ الاشجار استقراراً و استحکاماً و من جهة التعمق فى اصوله.

خبر دومی که در سوره‌ی قمر نقل می‌گردد، داستان قوم عاد است. قوم عاد، قوم حضرت هود بودند. عذابی که خداوند بر قوم عاد نازل فرمود، بادهایی سرد و سوزان بود، که چند روز ادامه پیدا کرد. بادهای آنقدر شدید بود که آن‌ها را به‌سان درختان نخلی که از ریشه در آمده‌است از جا کند. تشبیه به درخت نخل به جهت آشنایی اعراب، و استحکام ریشه‌ی آن آمده است.

قوم عاد متکبر و لجوج بودند؛ در سوره‌ی هود، آیات ۵۸ تا ۶۰ آمده‌است: *وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ، وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَاتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةَ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ.* و در سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۵ آمد: *فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ.* عذابی که بر آن‌ها نازل شد، متناسب با تکبر بسیارشان بود. در سوره‌ی فجر، آیات ۷ و ۸ آمد: *إِرمَ ذَاتِ الْعِمَادِ، الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ.* آن‌ها خانه‌هایی ساخته بودند، که در استحکام مانند نداشت. خود و بناهایشان از جا کنده شدند، این عذاب پاسخی بر کبر آن‌ها بود.

در آیه‌ی ۱۹ بیان شد که این عذاب در روز نحسی ادامه‌دار نازل شد: *فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ.* مراد از استمرار تعداد روزهایی است که این بادهای می‌وزید. بحث مبسوطی بین مفسرین درباره‌ی نحس و سعد ایام با توجه به این کریمه صورت گرفته است. نحس در قرآن کریم، در یک آیه‌ی دیگر که درباره‌ی همین قوم عاد است آمده است: سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۶: *فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ.*

نحس و سعد روزها، باوری است که در میان عموم مردم ریشه دوانده است، و جدا شدنی نیست. عموماً این باور را مستند به متون دینی نیز می‌کنند، که خود سبب استحکام بیشتر آن می‌شود. در میان متونی که به بررسی این بحث پرداخته‌اند، طریق بحث مرحوم علامه ذیل همین آیه در سوره‌ی قمر را بسیار جامع یافتیم. ایشان این بحث را با عنوان ((کلام في سعادة الأيام ونحوستها و الطيرة و الفأل في فصول)) ارائه کرده‌اند. اگر مایل بودید به این بحث در المیزان مراجعه کنید.

به دو دلیل قصد ندارم این بحث را به صورت مبسوط پی بگیرم: اولاً مرحوم علامه این بحث را به خوبی پرداخته‌اند، و دیگر لزومی به کلام امثال بنده نمی‌باشد؛ ثانیاً این بحث از حوصله‌ی این نوشتار خارج است. بنابراین فقط در چند جمله باور کنونی خود را بیان می‌کنم.

بحث نحس و سعد ایام را از دو منظر می‌توان پی گرفت: عقلی (برهانی) و نقلی. روشن است که با برهان عقلی دلیلی بر نحسی ایام نمی‌توان ارائه کرد. از جهت نقل باید به بررسی قرآن و روایات پرداخت. در قرآن کریم همین دو آیه به نحسی اشاره کرده است. بیان قرآن با آنچه در میان عامه‌ی مردم رواج دارد بسیار متفاوت است. نحس مقابل برکت، خیر و صلاح است. روشن است که وقتی عذاب بر قوم عاد نازل شد، آن روزها خیر و برکت از قوم برداشته شده بود. اما در همان حین حضرت هود و تابعینش نجات یافتند، پس برای آن‌ها خیر و برکت در جریان بود. بنابراین در قرآن نیز نحسی مصطلح قابل اثبات نیست. بحث روایی بسیار مبسوط است. و باید تمامی روایات حول این موضوع تفصیلاً مورد بحث قرار گیرد؛ که در حوصله و هدف این نوشتار نیست. به نظر حقیر بررسی روایات نیز مطلبی که عرض شد را تأیید می‌کند. نحسی فقط در باور انسان‌ها است، نه در حقیقت و ذات ایام. در روایات با عنوان طیره از آن تعبیر می‌شود. تطیر همان فال بد زدن است. کسی با توجه به ذهنیات خود و پیشبینی‌اش فالی درباره‌ی روزگاری می‌زند، و هر اتفاقی که در آن روز بیفتند را تأییدی بر نحسی آن روز می‌بیند. غیر از این به نظر بنده مطلبی در روایات قابل اثبات نیست. بنابراین دلیلی بر نحسی و سعد ایام وجود ندارد. برای تکمیل بحث چند روایت نقل می‌کنم، که به نظرم بحث را کاملاً روشن می‌کنند.

پیراستن دین کنونی رایج از خرافه و باورهای عامیانه کاری بس دشوار است. علی‌الخصوص که این باورها در میان علما هم رواج پیدا کرده است. حتی گاه خود آن‌ها به ترویج این باورها در میان مردم دامن می‌زنند! خب تکلیف مردم روشن است! دین شالوده‌ای حقیقی دارد که بسیار نفیس و ارزشمند است، اما آن‌قدر به این ریسمان حقیقی زر و زیور بیهوده اضافه کرده‌اند که اصل آن مخفی شده است. مردی می‌خواهد که حقیقت را از میان این همه اوهام بیرون بکشد و آن را پیراسته و خالص سازد. اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبِينَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ غَيْبَهُ وَ لِينَا.

مَجَالِسِ ابْنِ الشَّيْخِ ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْفَحَّامِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَنْصُورِيِّ عَنْ سَهْلِ بْنِ يَعْقُوبَ الْمَلْقَبِ بِأَبِي نُوَّاسٍ قَالَ: قُلْتُ لِلْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ يَا سَيِّدِي قَدْ وَقَعَ إِلَيَّ اخْتِيَارَاتُ الْأَيَّامِ عَنْ سَيِّدِنَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِمَّا حَدَّثْتَنِي بِهِ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُطَهَّرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَيِّدِنَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كُلِّ شَهْرٍ فَأَعْرَضَهُ عَلَيْكَ فَقَالَ لِي افْعَلْ فَلَمَّا عَرَضْتُهُ عَلَيْهِ وَصَحَّحْتُهُ قُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي فِي أَكْثَرِ هَذِهِ الْأَيَّامِ قَوَاطِعُ عَنِ الْمَقَاصِدِ لَمَّا ذُكِرَ فِيهَا مِنَ النَّحْسِ وَ الْمَخَافِ فَتَدَلُّنِي عَلَى الْإِحْتِرَازِ مِنَ الْمَخَافِ فِيهَا فَإِنَّمَا تَدْعُونِي الضَّرُورَةَ إِلَى التَّوَجُّهِ فِي الْخَوَافِ فِيهَا فَقَالَ لِي يَا سَهْلُ إِنَّ لِي شَيْئًا بِيَدِي لَوْ سَلَكُوا بِهَا فِي لُجَّةِ الْبِحَارِ الْعَامِرَةِ وَ سَبَّاسِ الْبَيْدِ الْغَائِرَةِ بَيْنَ سَبَاعٍ وَ ذَنَابٍ وَ أَعَادِي الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لِأَمِنُوا مِنْ مَخَافِهِمْ بِيَدِي لَمَّا عَرَضْتُهُ لَنَا فَتَقَّ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَخْلَصَ فِي الْوَلَاءِ لِأَنْتُمْكَ الطَّاهِرِينَ وَ تَوَجَّهَ حَيْثُ شِئْتَ وَ اقْصِدْ مَا شِئْتَ إِذَا أَصْبَحْتَ وَ قُلْتَ ثَلَاثًا أَصْبَحْتُ اللَّهُمَّ مُعْتَصِمًا بِذِمَامِكَ الْمُنِيعِ الَّذِي لَا يُطَاوَلُ وَ لَا يُحَاوَلُ مِنْ كُلِّ طَارِقٍ وَ غَاشِمٍ مِنْ سَائِرِ مَا خَلَقْتَ وَ مَنْ خَلَقْتَ مِنْ خَلْقِكَ الصَّامِتِ وَ النَّاطِقِ فِي جَنَّةٍ مِنْ كُلِّ مَخُوفٍ يَلْبَاسٍ سَابِعَةٍ وَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ مُحْتَجِزًا مِنْ كُلِّ قَاصِدٍ إِلَى أَذِيَّةٍ بِجِدَارِ حَصِينِ الْإِخْلَاصِ فِي الْإِعْتِرَافِ بِحَقِّهِمْ وَ التَّمَسُّكِ بِحَبْلِهِمْ جَمِيعًا مُوقِنًا أَنَّ الْحَقَّ لَهُمْ وَ مَعَهُمْ وَ فِيهِمْ وَ بِهِمْ أَوْلِيٌّ مَنْ وَالُوا وَ أَجَانِبٌ مَنْ جَانَبُوا فَأَعِزَّنِي اللَّهُمَّ بِهِمْ مِنْ شَرِّ كُلِّ مَا أَتَقِيهِ يَا عَظِيمَ حَجَزَتِ الْأَعَادِي عَنِّي بِبَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّا جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشِيئَانَهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ وَ قُلْتَهَا عَشِيًّا ثَلَاثًا حَصَلَتْ فِي حِصْنٍ مِنْ مَخَافِكَ وَ أَمِنَ مِنْ مَحْدُورِكَ فَإِذَا أُرِدْتَ التَّوَجُّهَ فِي يَوْمٍ قَدْ حَذَرْتَ فِيهِ فَقَدِّمُ أَمَامَ تَوَجُّهِكَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الْمَعُودَتَيْنِ وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ سُورَةَ الْقَدْرِ وَ آخِرَ آيَةِ فِي سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ وَ قُلِ اللَّهُمَّ بِكَ يَصُولُ الصَّائِلُ وَ يَقْدِرَتِكَ يَطُولُ الطَّائِلُ وَ لَا حَوْلَ لِكُلِّ ذِي حَوْلٍ إِلَّا بِكَ وَ لَا قُوَّةَ يَمْتَارُهَا ذُو قُوَّةٍ إِلَّا مِنْكَ بِصَفْوَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ خَيْرَتِكَ مِنْ بَرِيَّتِكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَ عَتْرَتِهِ وَ سَلَالَتِهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ صَلِّ عَلَيْهِمْ وَ كَفِّنِي شَرَّ هَذَا الْيَوْمِ وَ ضَرَرَهُ وَ أَرْزُقْنِي خَيْرَهُ وَ يَمْنَهُ وَ اقْضِ لِي فِي مُتَصَرِّفَاتِي بِحُسْنِ الْعَاقِبَةِ وَ بُلُوغِ الْمَحَبَّةِ وَ الظَّفَرِ بِالْأَمْنِيَّةِ وَ كِفَايَةِ الطَّاعِيَةِ الْغُويَّةِ وَ كُلِّ ذِي قُدْرَةٍ لِي عَلَى أَذِيَّةٍ حَتَّى أَكُونَ فِي جَنَّةٍ وَ عِصْمَةٍ مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ وَ نَقْمَةٍ وَ أَبْدَلْنِي مِنَ الْمَخَافِ أَمْنًا وَ مِنْ الْعَوَاقِبِ فِيهِ يَسْرًا حَتَّى لَا يَصْدُنِّي صَادٌّ عَنِ الْمُرَادِ وَ لَا يَحُلُّ بِي طَارِقٌ مِنْ أَدَى الْعِبَادِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ الْأُمُورُ إِلَيْكَ تَصِيرُ يَا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، جلد ٥٦، صفحہ ٢٤

وَكَتَبَ بَعْضُ الْبُعْدَادِيِّينَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُهُ عَنِ الْخُرُوجِ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ لَا تَدُورُ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ خَرَجَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ لَا تَدُورُ خِلَافًا عَلَى أَهْلِ الطَّيْرَةِ وَفِي مَنْ كُلِّ آفَةٍ وَعُوفِي مَنْ كُلِّ عَاهَةٍ وَقَضَى اللَّهُ لَهُ حَاجَتَهُ .

مكارم الأخلاق، جلد ١، صفحہ ٢٤١

وَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مَسْعُودٍ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ نُكِبَتْ إِيَّيَّي وَ تَلَقَّانِي رَاكِبٌ وَ صَدَمَ كَتِفِي وَ دَخَلْتُ فِي زَحْمَةٍ فَخَرَفُوا عَلَيَّ بَعْضَ ثِيَابِي فَقُلْتُ كَفَانِي اللَّهُ شَرَكٌ مِنْ يَوْمٍ فَمَا أُيْشِمَكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِي يَا حَسَنُ هَذَا وَ أَنْتَ تَعْشَانَا تَرْمِي بِذَنْبِكَ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ قَالَ الْحَسَنُ فَأَتَابَ إِلَيَّ عَقْلِي وَ تَبَيَّنَتْ حَظَّتِي فَقُلْتُ يَا مَوْلَايَ اسْتَغْفِرُ اللَّهُ فَقَالَ يَا حَسَنُ مَا ذَنْبُ الْأَيَّامِ حَتَّى صَرْتُمْ تَتَشَامُونَ بِهَا إِذَا جُوزِيْتُمْ بِأَعْمَالِكُمْ فِيهَا قَالَ الْحَسَنُ أَنَا اسْتَغْفِرُ اللَّهُ أَبَدًا وَ هِيَ تَوْبَتِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اللَّهُ مَا يَنْفَعُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُعَاقِبُكُمْ بِذَمِّهَا عَلَى مَا لَا دَمَ عَلَيْهَا فِيهِ أَمَا عَلِمْتَ يَا حَسَنُ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَثِيبُ وَ الْمَعَاقِبُ وَ الْمَجَازِي بِالْأَعْمَالِ عَاجِلًا وَ آجِلًا قُلْتُ بَلَى يَا مَوْلَايَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَعُدْ وَ لَا تَجْعَلْ لِلْأَيَّامِ صُنْعًا فِي حُكْمِ اللَّهِ قَالَ الْحَسَنُ بَلَى يَا مَوْلَايَ .

تحف العقول عن آل الرسول عليهم السلام، جلد ١، صفحہ ٤٨٢

آیات ۲۳ تا ۳۲:

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ۲۳ فَقَالُوا أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ ۲۴ أُولَئِكَ الذُّكْرُ عَلَيْهِ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشْرٌ ۲۵ سَيَعْلَمُونَ عَذَابَ مِنَ الكَذَّابِ الأَشْرِ ۲۶ إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَبِعْهُمْ وَاصْطَبِرْ ۲۷ وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ المَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ ۲۸ فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ ۲۹ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ ۳۰ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيِّحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ المَحْتَضِرِ ۳۱ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا القُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَكِّرٍ ۳۲

قوم ثمود نیز هشدارها را تکذیب کردند. گفتند: از کسی پیروی کنیم که مانند ما است؟! در این صورت در گمراهی و حماقت خواهیم بود. در میان ما وحی فقط بر او نازل می‌شود؟! خیر او دروغگویی خودپسند است. فردا خواهند فهمید چه کسی دروغگو و خودپسند است. برای امتحانشان شتری خواهیم فرستاد، (ای صالح) منتظر باش و صبر کن. به آنان بگو: آب بین آنها و آن شتر تقسیم شود، هر یک در نوبت خود (برای نوشیدن) حاضر شود. آنها یکی از یارانشان را حاضر کردند، او به سراغ شتر رفت، و پایش کرد. عذاب و هشدارهایم چگونه بوده‌است؟! ما بر آنان صیحه‌ای سهمگین فرستادیم، و آنها چونان علوفه‌ای خشک گردیدند. قرآن را برای ذکر آسان کردیم، آیا پندگیرنده‌ای هست؟!

سعر:

مقایس: يدلّ على اشتعال الشيء و اتقاده و ارتفاعه. من ذلك السعير.

صاح (در آیه): قال الفرّاء: العناء و العذاب، و السّعْر ايضاً: الجنون.

التحقيق: هو شدّة حرارة مع الالتهاب.

سومین خبری که در این سوره نقل می‌گردد، داستان قوم ثمود است. قوم ثمود، قوم حضرت صالح بودند. آن‌ها نیز هشداری پیامبرشان را جدی نگرفتند، و آن را تکذیب کردند. گویا قوم ثمود مطابق آیات، جمعی تصمیم می‌گرفتند. با هم گفتند: چرا ما باید از یک نفر که فرقی با ما ندارد، و عین ما است تبعیت کنیم؟! اگر تابع او گردیم، سرگردان و گمراه خواهیم شد. برای شعر در کتب لغت دو معنا بیان شده است: اشتعال آتش، و جنون. در کریمه معنای دوم به نظر اصح می‌آید. ریشه‌ی این تفکر در خودخواهی و کبر است. کنار گذاشتن باورهای پیشین، و تبعیت از یک نفر نیازمند سلامت نفس و تواضع درونی است. چگونه است که فقط بر او وحی می‌شود؟! چرا بر ما نازل نمی‌شود؟ از این استدلال‌ها به سادگی نتیجه می‌گرفتند که او کذاب است و اشر. اشر یعنی او متکبر است. اگر او خودپسند نبود به واسطه‌ی ادعای نزول وحی بر ما بزرگی نمی‌کرد، و ما را دعوت به تبعیت از خودش نمی‌نمود. اما به زودی معلوم خواهد شد که چه کسی کذاب است، به زودی بر همه‌ی شما روشن می‌گردد که چه کسی خودخواه است. امتحان ثمود، ناقه‌ای بود که خداوند او را مبارک قرار داد. خداوند می‌فرماید منتظر و صبور باش تا ببینی آن‌ها چه خواهند کرد. خداوند به صالح وحی کرد که به ثمود بگوید سهم آب بین شما و این شتر تقسیم می‌شود، هر کدام در زمان خود برای نوشیدن آب مراجعه کنید. در آیه‌ی ۱۵۵ سوره‌ی شعراء آمد: **قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ**. قوم ثمود و ناقه هر کدام یک روز سهم آب داشتند. و صالح از آن‌ها خواست که به حق آب ناقه تجاوز نکنند. آن‌ها که این محرومیت از آب یک روزه را بر نمی‌تابیدند، با هم تصمیم گرفتند ناقه را بکشند. برای همین به یک نفرشان که جرأت این کار را داشت مأموریت دادند تا کار شتر را یک‌سره کند. او هم ناقه را پی کرد. در نهایت عذاب ما بر ایشان نازل شد. صبحه‌ای سهمگین که همه‌شان را در جا خشک کرد، و به‌سان علف‌ها و گیاهان خشک گردیدند.

در داستان قوم ثمود تفاوتی با دیگر اقوام وجود دارد. تصمیم‌ها و نافرمانی این قوم دسته‌جمعی بوده است. گویا همه با هم یا در شورایی که از بزرگان‌شان تشکیل می‌شده است تصمیم می‌گرفتند. به همین جهت در سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۷۷ آمد: **فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ**. همگی با هم ناقه را پی کردند! همان‌طور که همگی نافرمانی می‌کردند. در این سوره دیدیم که یک نفر ناقه را پی کرد، دلیل جمع آمدن عقروا این بود که همه با هم چنین تصمیمی گرفتند. گویا همه با هم در نافرمانی یک‌پارچه بودند. وحدت در یک امر، حتی اگر در

باطل باشد، باور انسان را در مسیری که در آن قرار گرفته است محکم کرده، و دچار استبداد رأی می‌گردد. چرا که هر طرف می‌نگرد مؤید می‌بیند. برای ثمود تبعیت از یک نفر که از میان خودشان بود و در ظاهر تمایزی با آنها نداشت بسیار گران آمد. حتی در روایات هست که بعد از فرصت سه روزه‌ای که خداوند متعال به آنها برای توبه (کریمه‌ی ۶۵ سوره‌ی هود: فَعَفَرُوها فَقَالَ مَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ) داد، باز هم برنگشتند، کفن پوشیدند و منتظر عذاب شدند!! انسان می‌تواند در مسیر باطل تا این‌جا هم پیش رود.

آیات ۳۳ تا ۴۰:

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ ۳۳ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ ۳۴ نِعْمَةٌ مِّنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نُجْزِي مَنْ شَكَرَ ۳۵ وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ ۳۶ وَ لَقَدْ رَاودُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذُرِ ۳۷ وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُّسْتَقِرٌّ ۳۸ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذُرِ ۳۹ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ ۴۰

قوم لوط نیز هشدارها را تکذیب کردند. ما بر آنها طوفانی از شن فرستادیم، مگر آل لوط که در سحرگاهی نجاتشان دادیم. نعمتی از جانب ما بر ایشان بود، این چنین کسانی را که شاکر باشند جزا می دهیم. لوط به آنها از عذاب سخت ما خبر داده بود، اما آنها این هشدارها را جدی نگرفتند و با لوط جدل می کردند. از لوط خواستند مهمانانش را در اختیارشان بگذارد، ما بینایشان را گرفتیم، حال عذاب و هشدار مرا بچشید. و در هنگام صبح عذابی پایدار سراغشان آمد. عذاب و هشدار مرا بچشید. قرآن را برای ذکر آسان کردیم، آیا پندگیرنده ای هست؟!

حصب:

مقایس: هو جنس من أجزاء الأرض ثم اشتق منه و هو الحصبا.
التحقيق: مصدرًا حقيقة في نزع شيء شديد متصلب و شقّه و خروجه.

بطش:

مقایس: أخذ الشيء بقره و غلبة و قوّة.

طمس:

مقایس: محو الشيء و مسحه.

مفردات: ازالة الأثر.

چهارمین خبر این سوره، حوادثی است که بر قوم لوط گذشته است. آن‌ها هم مانند اقوامی که داستان‌شان بیان شد، هشدارها و بیم‌های پیامبرشان لوط را جدی نگرفتند؛ و تکذیب کردند. عذابی که بر قوم لوط نازل گردید بادهای تند طوفان ماندی بود که شن و ذرات زمین را با خود همراه می‌کرد. تعبیر مناسب برای حاصب طوفان شن است. عذاب الهی همه‌شان را به هلاکت رساند، غیر از خانواده‌ی حضرت لوط، که در سحرگاهی نجات پیدا کردند. آمدن تعبیر آل لوط لطافتی دارد. مراد این نیست که فقط خانواده‌ی نَسَبی لوط نجات پیدا کردند؛ بلکه تابعین مؤمن به لوط را آل لوط می‌داند. لطافت در این است که تبعیت باعث شد از لوط گردند. در سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۶ آمد: رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَا كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. تبعیت انضمام و الحاق می‌آورد. در ادامه همان‌طور که معنا کردیم آمد: فَجِئْتَاهُمْ بِسِحْرٍ. مراد از نجات در سحر یا زمانی است که لوط و آلش از میان قوم خارج شدند، و یا مراد اهمیت سحر است. نجات ایشان از عذاب نعمتی از خداوند متعال است که شامل شاکرین می‌گردد. هیچ عذابی بر قومی نازل نشده است مگر این‌که پیش از وقوع آن مدت مدیدی هشدار داده شده باشد. درباره‌ی قوم لوط هم خداوند می‌فرماید: وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا؛ لوط آن‌ها را از عذاب سخت ما خبر داده بود. اما آن‌ها تَمَارَوْا بِاللُّذُرِّ، یعنی به جای تفکر و پذیرش حقیقت، دائماً جدال و مراء می‌کردند. قوم لوط دچار عمل شیعی بودند، که در قرآن به وضوح بیان گردیده است. لواط برای آن‌ها امری روزانه و دائمی شده بود، و به هیچ کس رحم نمی‌کردند. در سوره‌ی اعراف، آیات ۸۰ تا ۸۳ آمده است: وَ لُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ، إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ، وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ، فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ. زنان خود را رها کرده بودند و مشغول مردان شده بودند. مطلب دیگری که در این آیات بیان می‌شود این است که زن لوط از لوط نبود، مؤمن به او نبود. با این‌که اهل او بود، اهلش نبود. در عین حال مؤمنین به او همان‌طور که عرض شد اهلش بودند. این‌ها وقتی فهمیدند لوط مهمانانی زیبارو دارد، تحمل نکردند، به در خانه‌ی لوط رفتند و با وقاحت تمام از او خواستند مهمانانش را در اختیارشان بگذارد. در سوره‌ی ابراهیم آیات ۷۷ تا ۸۱ شرح این اتفاق بیان شده است: وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذُرْعًا وَ قَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ، وَ جَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَ مِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ

رَشِيدٌ، قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ، قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ، قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصْلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتُكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ. حضرت لوط نمی دانست که این مهمانان فرشتگانی هستند که در سیمای جوانانی زیبا بر او مهمان شده‌اند. از شرمساری پیشنهاد قوم، از آن‌ها خواست که دخترانش را در اختیارشان قرار دهد. در این جا بود که مهمانان حقیقت خود را بر او عرضه کردند: إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ. نتیجه‌ی این درخواست بی‌شرمانه در همین سوره بیان می‌گردد: فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نَذْرِي؛ چشمانشان را گرفتیم، حال عذاب مرا بچشید. و در نهایت عذاب قطعی که همه‌شان را به هلاکت رساند نازل گردید. این عذاب در هنگام صبح بر آن‌ها نازل شد

در انتها روایت جامعی را درباره‌ی مهمانان مبارک حضرت لوط نقل می‌کنیم:

الصَّادِق (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَ أَرْبَعَةَ أَمْلَآكٍ فِي إِهْلَآكِ قَوْمِ لُوطٍ (عليه السلام) جِبْرِيْلَ وَمِيكَائِيْلَ وَإِسْرَافِيْلَ وَ كُرُوْبِيْلَ فَأَتَوْا لُوطًا (عليه السلام) وَ هُوَ فِي زِرَاعَةٍ قُرْبَ الْقَرْيَةِ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَ هُمْ مُعْتَمُونَ فَلَمَّا رَأَى هَيْئَهُ حَسَنَةً عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ بِيضٌ وَ عَمَائِمٌ بِيضٌ فَقَالَ لَهُمُ الْمُنْزِلُ فَقَالُوا نَعَمْ فَتَقَدَّمَهُمْ وَ مَشَوْا خَلْفَهُ فَنَدِمَ عَلَى عَرْضِهِ الْمُنْزِلَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ أَيُّ شَيْءٍ صَنَعْتَ أَتَيْتَ بِهِمْ قَوْمِي وَ أَنَا أَعْرِفُهُمْ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ شِرَارًا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ قَالَ جِبْرِيْلُ لَا نَعْجَلْ عَلَيْهِمْ حَتَّى يَشْهَدَ عَلَيْهِمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَالَ جِبْرِيْلُ هَذِهِ وَاحِدَةٌ ثُمَّ مَشَى سَاعَةً ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ شِرَارًا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فَقَالَ جِبْرِيْلُ هَذِهِ الثَّلَاثَةُ ثُمَّ دَخَلُوا مَعَهُ حَتَّى دَخَلَ مَنْزِلَهُ فَلَمَّا رَأَتْهُمُ امْرَأَتُهُ رَأَتْ هَيْئَهُ حَسَنَةً فَصَعِدَتْ فَوْقَ السَّطْحِ وَ صَفَّقَتْ فَلَمَّ يَسْمَعُونَ فَدَخَّنتُ فَلَمَّا رَأُوا الدُّخَانَ أَقْبَلُوا إِلَى الْبَابِ يُهْرَعُونَ حَتَّى جَاءُوا إِلَى الْبَابِ فَنَزَلَتْ إِلَيْهِمْ فَقَالَتْ عِنْدَهُ قَوْمٌ مَا رَأَيْتُمْ قَوْمًا قَطُّ أَحْسَنَ هَيْئَةً مِنْهُمْ فَجَاءُوا إِلَى الْبَابِ لِيَدْخُلُوا فَلَمَّا رَأَهُمْ لُوطٌ (عليه السلام) قَامَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ لَهُمْ يَا قَوْمِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِي فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ وَ قَالَ هُوَ لَا بِنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَدَعَاَهُمْ إِلَى الْحَلَالِ فَقَالَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ فَقَالَ لَهُمْ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ

قُوَّةٌ أَوْ آوَى إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ فَقَالَ جِبْرِئِيلُ لَوْ يَعْلَمُ أَيُّ قُوَّةٍ لَهُ قَالَ فَكَاتَرُوهُ حَتَّى دَخَلُوا الْبَيْتَ فَصَاحَ بِهِ جِبْرِئِيلُ فَقَالَ يَا لُوطُ (عليه السلام) دَعَهُمْ يَدْخُلُوا فَلَمَّا دَخَلُوا أَهْوَى جِبْرِئِيلُ بِإِصْبَعِهِ نَحْوَهُمْ فَذَهَبَتْ أَعْيُنُهُمْ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۳۶۲ الکافی، ج ۵، ص ۵۴۶

امام صادق (علیه السلام): خداوند، چهار فرشته را برای نابود کردن قوم لوط (علیه السلام) فرستاد که عبارتند از: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و کرئیل. آنان نزد لوط (علیه السلام) که مشغول کشاورزی نزدیک آن ده بود، آمدند. آنان که دستار بر سر داشتند، به او سلام کردند. وقتی نگاه لوط (علیه السلام) به آنان افتاد، آنان را با سیمایی زیبا، لباس و دستاری سفید یافت. به آنان فرمود: «بفرمایید به خانه برویم». آنان پاسخ دادند: «باشد». لوط (علیه السلام) پیش افتاد و آنان پشت سرشان به راه افتادند. لوط (علیه السلام) از تعارف کردن آنان به خانه‌اش پشیمان شد؛ از این رو با خود گفت: من چه کار کردم؟ آنان را به میان قوم ببرم، قومی که می دانم چه کاره هستند. لوط (علیه السلام) رو به آنان کرد و فرمود: «شما در حال آمدن نزد بدترین خلق خدا هستید». جبرئیل فرمود: «در عذاب کردن آنان شتاب نکن». تا اینکه لوط (علیه السلام) علیه آنان سه بار گواهی دهد. جبرئیل فرمود: «این، یک بار شد». سپس ساعتی گذشت. سپس لوط (علیه السلام) به آنان رو کرد و فرمود: «شما در حال آمدن نزد بدترین خلق خدا هستید». جبرئیل فرمود: «این، دو بار شد». سپس به راه خود ادامه داد. وقتی به دروازه شهر رسیدند، لوط (علیه السلام) به آنان رو کرد و فرمود: «شما در حال آمدن نزد بدترین خلق خدا هستید». جبرئیل فرمود: «این سه بار شد». سپس لوط (علیه السلام) وارد شهر شد و آنان نیز به همراه او وارد شهر شدند تا اینکه او وارد خانه‌اش شد. وقتی نگاه زن لوط به آنان افتاد و سیمای زیبایشان را دید، بالای پشت بام رفت و دست زد، اما قوم لوط نشنیدند؛ از این رو دود برپا کرد. وقتی آنان دود را دیدند شتابان روی آوردند تا اینکه دم در خانه لوط (علیه السلام) رسیدند. زن لوط از پشت بام پایین آمد و گفت: «جماعتی نزد لوط هستند که تا به حال زیباتر از آنان را ندیده‌ام». آن به سوی در آمدند تا وارد خانه شوند. وقتی لوط (علیه السلام) آنان را دید برخاست و به سوی آنان رفت. او به آنان فرمود: از خدا بترسید و مرا در مورد میهمانانم رسوا نسازید. (هود/۷۸) آیا در میان شما آدمی عاقل پیدا نمی‌شود. همچنین فرمود: «اینان دختران منند». آنان برای شما پاکیزه‌ترند. بنابراین لوط (علیه السلام) آنان

را به سوی حلال فراخواند. اما آنان گفتند: «ما را به دخترانت حاجتی نیست و تو خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم». لوط (علیه السلام) به آنان فرمود: «کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه‌گاهی استوار پناه می‌جستم». جبرئیل فرمود: «ای کاش می‌دانست که چه قدرتی دارد!» حضرت فرمود: «قوم لوط (علیه السلام) در تعداد بر او فزونی یافتند تا اینکه وارد خانه شدند. جبرئیل (علیه السلام)، لوط (علیه السلام) را صدا زد و فرمود: «ای لوط، بگذار وارد شوند». وقتی وارد شدند، جبرئیل انگشتش را به سوی آنان دراز کرد. بدین سان نور دیدگان‌شان از بین رفت. آیه: **فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ** نیز به همین مطلب اشاره دارد.

آیات ۴۱ و ۴۲:

وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ ۴۱ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أُخَذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ ۴۲

هشدارها به سراغ فرعونیان نیز آمد. آنها همهی آیات ما را تکذیب کردند، پس آنها را چونان باعزتی مقتدر گرفتیم.

پنجمین و آخرین خبر از اقوام گذشته در این سوره، داستان فرعون است. این داستان بسیار مختصر و در دو آیه بیان شده است. داستان موسی و فرعون در دیگر سوره‌های قرآن به تفصیل بیان شده است. ما نیز مسیر قرآن در بیان را پی می‌گیریم، و شرح داستان را در محلّ خود بیان خواهیم کرد.

هشدارهای بسیاری نیز به فرعون رسید، اما او به همهی آیات و انذارها بی‌توجه بود، و در نهایت ما که عزیز و مقتدر هستیم او را گرفتیم. مراد از أخذ این است که فرعون و سپاهیان‌ش در نیل گرفتار شده و غرق شدند.

آیات ۴۳ تا انتهای سوره:

أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلَائِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ ۴۳ أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ ۴۴ سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبُرَ ۴۵ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَ أَمْرٌ ۴۶ إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ۴۷ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ ۴۸ إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ۴۹ وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ ۵۰ وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ۵۱ وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ۵۲ وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ ۵۳ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ ۵۴ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ ۵۵

آیا کافران شما از آن‌ها بهترند؟ یا امان‌نامه‌ای برایتان در کتب آسمانی است؟! شاید می‌پندارند چون با همنند پیروزند. به زودی شکست می‌خورند، و فرار خواهند کرد. آری قیامت وعده‌گاه آنان است، و قیامت دشوارتر و تلخ‌تر است. مجرمان در گمراهی و عذاب هستند. روزی که با صورت در آتش کشیده می‌شوند، حال آتش دوزخ را بچشید. ما هر چیزی را سنجیده خلق کردیم. و امر ما مگر یک کلمه نیست، چنان چشم بر هم زدنی. کسانی که مانند شما بودند را هلاک کردیم، آیا کسی هست که پند گیرد؟! هر کاری کرده‌اند، در کتاب‌ها ثبت شده است. هر کوچک و بزرگی ثبت می‌شود. متعین در در باغ‌ها و کنار نه‌رها هستند. در جایگاه صدق، نزد مالکی توانا.

آیات پایانی سوره‌ی قمر، جمع‌بندی کل سوره است. پس از بیان حال بعضی از اقوام گذشته، خطاب به شنوندگان قرآن باز می‌گردد. خداوند متعال می‌فرماید: أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلَائِكُمْ؛ آیا می‌پندارید که کافران شما از کافران و مکذبین امت‌های پیشین بهتر هستند! با خود فکر می‌کنید داستان‌هایی بود که شنیدید و تمام شد. می‌پندارید خون شما از آن‌ها رنگین‌تر است! یا شاید پنداشته‌اید: أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ؛ امان‌نامه‌ای در کتب آسمانی برای شما وجود دارد! و به خاطر آن امان‌نامه‌ی فرضی هر چه می‌خواهید می‌کنید.

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ؛ شاید هم گمان می‌کنند با هم متحدند، و به خاطر اتحادشان قدرت فزونی پیدا کرده‌اند، و کسی نمی‌تواند بر آن‌ها غلبه کند.

سَيَهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ؛ همه‌ی این پندارها اوهامی بیش نیست. جمعیت آن‌ها درهم شکسته می‌شود، و همگی پا به فرار خواهند گذاشت. این کریمه در عین حال که مطلبی کلی را بیان می‌کند، پیش‌بینی جنگ بدر نیز می‌باشد.

بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَىٰ وَأَمْرٌ؛ اما دنیا هر چه قدر هم که برایشان سخت باشد، در برابر قیامت آسان است. قیامت برای آن‌ها بسیار سخت و تلخ خواهد بود.

إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ؛ آن‌ها در گمراهی هستند. شعر در این آیه به معنای عذاب است.

يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ؛ بیانی دردناک از حال مجرمین در روز قیامت است. روزی است که آن‌ها با صورت در آتش کشیده می‌شوند. و از نزدیک آتش و گرمای آن را درک خواهند کرد. عبارت مَسَّ سَقَرٍ دَقَّتْ مضاعفی را می‌طلبد.

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ، وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ بِالْبَصَرِ؛ این دو کریمه مانند الماس میان این سوره می‌درخشد. قرآن کتابی عادی نیست. در میان وصف حال جهنمیان، ناگهان آیات عمیق معرفتی بیان می‌گردد. این نحوه‌ی بیان مختص به قرآن کریم است. خلق بر اساس قدر است؛ همه چیز به اندازه و مطابق قدر الهی است. آیه‌ی کلیدی در فهم این آیات که بارها نقل کردیم، آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی حجر است: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ. خزائن هر چیز نزد ما است، و به اندازه‌ای مشخص و معلوم از آن گنجینه فرو می‌فرستیم.

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ بِالْبَصَرِ؛ مراد از امر، امر تکوینی است. امر الهی واحد است. همان‌طور که در کریمه‌ی ۸۲ سوره‌ی یس آمد: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. امر او کُن فیکون است. نیازمند تکرار و تفصیل نیست. مانند چشم بر هم زدن است. تصورات ما از تدبیر عالم با حقیقت هستی تفاوت بسیار دارد.

روایتی ذیل این کریمه نقل کنیم:

الرّضا (علیه السلام): فَقَامَ إِلَيْهِ عِمْرَانُ الصَّابِيُّ وَ كَانَ وَاحِدًا مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ قَالَ أَسْأَلُكَ عَنِ الْحَكِيمِ فِي أَىِّ شَيْءٍ هُوَ وَ هَلْ يُحِيطُ بِهِ شَيْءٌ وَ هَلْ يَتَحَوَّلُ مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ أَوْ بِهِ حَاجَةٌ إِلَى شَيْءٍ قَالَ الرّضَا (علیه السلام) أَخْبِرْكَ يَا عِمْرَانُ (علیه السلام) فَأَعْقَلَ مَا سَأَلَتْ عَنْهُ فَإِنَّهُ مِنْ أَعْمَضِ مَا يَرِدُ عَلَى الْمَخْلُوقِينَ فِي مَسَائِلِهِمْ وَ لَيْسَ يَفْهَمُهُ الْمُتَفَاوِتُ عَقْلُهُ الْعَازِبُ حِلْمُهُ وَ لَا يَعْجِزُ عَنْ فَهْمِهِ أَوْلُو الْعَقْلِ الْمُتَنَصِّفُونَ أَمَّا أَوَّلُ ذَلِكَ فَلَوْ كَانَ خَلَقَ مَا خَلَقَ لِحَاجَةٍ مِنْهُ لِحَاجَةٍ لِقَائِلٍ أَنْ يَقُولَ يَتَحَوَّلُ إِلَى مَا خَلَقَ لِحَاجَتِهِ إِلَى ذَلِكَ وَ لَكِنَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئًا لِحَاجَةٍ وَ لَمْ يَزَلْ ثَابِتًا لَا فِي شَيْءٍ وَ لَا عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَنْ الْخَلْقَ يُمْسِكُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ يَدْخُلُ بَعْضُهُ فِي بَعْضٍ وَ يَخْرُجُ مِنْهُ وَ اللَّهُ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ بِقُدْرَتِهِ يُمْسِكُ ذَلِكَ كُلَّهُ وَ لَيْسَ يَدْخُلُ فِي شَيْءٍ وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ وَ لَا يَنْوُدُهُ حِفْظُهُ وَ لَا يَعْجِزُ عَنْ إِمْسَاكِهِ وَ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْخَلْقِ كَيْفَ ذَلِكَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ مَنْ أَطْلَعَهُ عَلَيْهِ مِنْ رُسُلِهِ وَ أَهْلِ سِرِّهِ وَ الْمُسْتَحْفَظِينَ (الْمُسْتَحْفَظِينَ) لِأَمْرِهِ وَ حُزَانِهِ الْقَائِمِ (عجل الله تعالى فرجه الشريف) عَجِينَ بِشَرِيعَتِهِ وَ إِنَّمَا أَمْرُهُ كَلْمَحٍ بِالْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِذَا شَاءَ شَيْئًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بِمَشِيَّتِهِ وَ إِرَادَتِهِ وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهِ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ وَ لَا شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْهُ مِنْ شَيْءٍ أَ فَهَمْتَ يَا عِمْرَانُ (علیه السلام) قَالَ نَعَمْ يَا سَيِّدِي قَدْ فَهَمْتُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۳۷۴ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۳۱۷

امام رضا (علیه السلام): پس از آن عمران صابی برخاست و او یکی از متکلمین بود؛ گفت: «آیا خدا در چیزی قرار دارد و یا چیزی او را احاطه نموده است و یا از چیزی به چیز دیگری تغییر مکان می‌دهد یا احتیاج به چیزی دارد؟» امام رضا (علیه السلام) فرمود: «عمران! درست دقت کن سؤالت را جواب می‌دهم. این از مشکل‌ترین سؤالات است که بین مردم می‌شود و کسی که ثبات عقیده و درک ندارد نمی‌تواند این مطلب را بفهمد ولی خردمندان با انصاف از درک آن عاجز نیستند. جهت اول این است که اگر برای رفع احتیاج خود موجودات را می‌آفرید ممکن بود کسی بگوید بر مخلوقات خود تکیه نموده، چون به آنها نیاز داشت ولی احتیاج او را بر آفرینش وادار نکرد؛ پیوسته پایدار است نه در چیزی و نه بر چیزی. آن آفریده‌ها هستند که بعضی بعض دیگر را نگه می‌دارند و برخی در برخ دیگر جای می‌گیرند و از درون آن بعضی خارج می‌شوند؛ اما خداوند قادر و توانا تمام آفرینش را به قدرت خویش نگه داشته، نگهداری آنها موجب خستگی خدا نمی‌شود و او را ناتوان نمی‌کند. کسی کیفیت و چگونگی این مطلب را نمی‌داند جز ذات پاک خدا و

پیامبرانی که آن‌ها را مطلع گردانیده و صاحبان اسرار و نگهبانان فرمان و خزینه‌های حافظ شریعتش، کار خدا همچون چشم‌برهم‌زدن است بلکه از این هم نزدیک‌تر. هر وقت تصمیم آفرینش چیزی را بگیرد می‌گوید باش، به وجود می‌آید. (بقره/۱۱۷) با خواست و اراده‌ی او هیچ‌یک از آفریده‌ها به او نزدیک‌تر از دیگری نیست و نه چیزی از او دورتر از دیگری است. عمران! متوجه شدی؟ عرض کرد: «آری، سرورم فهمیدم»!

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ؛ بعد از دو آیه‌ی فوق، بیان گذشته درباره‌ی عذاب پی‌گرفته می‌شود. کسانی که مانند شما بودند را نیز هلاک کردیم. نمی‌خواهید به خود بیایید و پند بگیرید.

وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ، وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ؛ مراد از زبر، کتاب اعمال است. همه چیز بدون کم و کاست ثبت و ضبط می‌شود. با توضیحاتی که در گذشته بیان گردید روشن است که مراد کتاب و نامه‌ی کاغذی نیست که در آن چیزی ثبت گردد. هنر قرآن کریم این است که معارف را با بیانی ساده تبیین می‌نماید تا برای عموم قابل فهم باشد.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ، فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ؛ پایان بندی این سوره بسیار زیبا و لطیف است. قرآن کتاب شگفتی‌ها است. پایان همه‌ی عذاب‌هایی که بر اقوام مکذّب انبیاء گذشته نازل شد، داستان متقین است. همواره دو گروه در عالم وجود دارند: مجرمین و متقین. اهل تقوا در سایه‌ی رحمت الهی در امن و آرامش هستند. جایگاهی که در آیه‌ی پایانی سوره‌ی قمر برای متقین بیان می‌گردد بسیار باشکوه است. ایشان در جایگاه صدق نزد خداوندی که مالک و مقتدر است قرار دارند. مراد از صدق پیراسته شدن از همه‌ی شوائب است. از کذب آغاز می‌شود، اما تا فناء مطلق پیش می‌رود. مقعد صدق جا و بهتر است گفته شود حالی است که کوچک‌ترین اثری از خودت در میان نباشد. حافظ چه زیبا سروده است:

گر جان به تن بینی مشغول کار او شو

هر قبله‌ای که بینی بهتر ز خودپرستی

تا فضل و عقل بینی بی معرفت نشینی

یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی

می‌توان درباره‌ی *فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ* نیز تعبیری داشت. وقتی جایگاه انسان الهی *فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ* است، روشن است که بیان مادی نعمات اخروی منظور نیست. بلکه می‌توان گفت دو سطح از بیان در این دو آیه گفته شده است: سطح فهم ساده‌تر که مشوب به ماده است؛ و سطح عالی‌تر که بهره‌ی عقلی دارد. توجه بفرماید.

دو صفت برای خداوند متعال در پایان بیان شده است: مالک مطلق و حقیقی هستی او است. اگر او مالک است، مابقی مملو کند؛ و اگر او مالک حقیقی است، مابقی فقط ربطند. دقت بفرماید.

او مقتدر است. مالکیت او با عزت و اقتدار است. بنابراین فقط با صدق تام می‌توان نزد او بود. او غیور است، و هر آن کس را که خود را ببیند در این جایگاه راه نخواهد داد.

بیان زیبای مرحوم علامه‌ی طباطبایی درباره‌ی صدق:

المراد بالصدق صدق المتقين في إيمانهم و عملهم أضيف إليه المقعد للملابسة ما و يمكن أن يراد به كون مقامهم و ما لهم فيه صدقا لا يشويه كذب فلهم حضور لا غيبة معه، و قرب لا بعد معه، و نعمة لا نقمة معها، و سرور لا غم معه، و بقاء لا فناء معه.

در پایان سه روایت برای تکمیل بحث نقل می‌گردد:

۱

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي جَرِيرٍ الْقُمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرُّضَا (عليه السلام) يَقُولُ لِأَبِي مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (عليه السلام) عَارِفًا بِحَقِّهِ كَانَ مِنْ مُحَدَّثِي اللَّهِ تَعَالَى فَوْقَ عَرْشِهِ ثُمَّ قَرَأَ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۳۷۸ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۴۹

محمد بن ابی جریر قمی گوید: از امام رضا (علیه السلام) شنیدم که به پدرم می‌فرمود: «کسی که حضرت حسین بن علی (علیه السلام) را زیارت کند در حالی که به حق آن حضرت (علیه السلام) عارف و آگاه باشد از هم صحبت‌های حق تعالی در بالای عرش می‌باشد». سپس این آیه را قرائت فرمود: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ، فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ.

۲

الرَّسُولُ (صلى الله عليه و آله): أَبَشِّرْ يَا عَلِيُّ (عليه السلام) مَا مِنْ عَبْدٍ يُحِبُّكَ وَ يَنْتَحِلُ مَوَدَّتَكَ إِلَّا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَنَا ثُمَّ قَرَأَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله) هَذِهِ الْآيَةَ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۳۷۸ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۶۵

پیامبر (صلى الله عليه و آله): ای علی (علیه السلام)! بر تو بشارت باد؛ هیچ بنده‌ای نیست که تو را دوست بدارد و به دوستی تو گرایش پیدا کند، مگر اینکه روز قیامت خداوند او را با ما محشور می‌گرداند. سپس پیامبر (صلى الله عليه و آله) این آیه را خواند: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ، فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ.

الرَّسُولِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): اسْتَحْيَ مِنَ اللَّهِ اسْتِحْيَاءَكَ مِنْ صَالِحِي جِيرَانِكَ فَإِنَّ فِيهَا زِيَادَةً الْيَقِينِ وَقَدْ أُجْمِعَ اللَّهُ تَعَالَى مَا يَتَوَصَّى بِهِ الْمُتَوَاصُونَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي حَظِّهِ وَأَحَدِهِ وَهِيَ التَّقْوَى قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَفِيهِ جَمَاعٌ كُلٌّ عِبَادَةٌ صَالِحَةٌ وَصَلَ مَنْ وَصَلَ إِلَى الدَّرَجَاتِ الْعُلَى وَ الرُّتْبَةِ الْقُصْوَى وَ بِهِ عَاشَ مَنْ عَاشَ مَعَ اللَّهِ بِالْحَيَاةِ الطَّيِّبَةِ وَ الْأَنْسِ الدَّائِمِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۳۸۰

پیامبر (صلی الله علیه و آله): از خدا خجالت بکش همان طوری که از همسایگان صالحت خجالت می کشی. در این عمل افزایش یقین است. خداوند آنچه گذشتگان و آیندگان مردم را نصیحت و سفارش می کنند، در یک خصلت و صفت تکمیل نموده و آن تقوی است. و فرموده است: و ما به کسانی که پیش از شما، کتاب آسمانی به آنها داده شده بود، سفارش کردیم، [همچنین] به شما [نیز] سفارش می کنیم که از [نافرمانی] خدا بپرهیزید! (نساء/۱۳۱) در تقوی مجموعه عبادات صالح است، و به وسیله‌ی همان تقوی به درجات عالی و نهایی ترین مراتب می رسید. و زندگی عالی در پناه خدا و انس دائم [با او] به وسیله‌ی همین تقوی بوده است. خداوند میفرماید: الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ، فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ.